

درس هفتصد و شصت و پنجم

ادامه بحث علم ذات باری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تلمیذ: راجع به مسئله قصد اعراض از وطن شخصی که برای سکونت در شهر دیگری، از شهر خود خارج می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند که هیچ‌وقت اعراض نکند چون انسان اگر مثلاً در جایی برای تحصیل می‌رود دوباره به وطن خودش برمی‌گردد لذا هیچ‌وقت اعراض نکند. مثلاً اگر ما همدان بودیم، می‌فرمودند: احتمالاً اگر شما یک روزی بخواهید بعد تحصیل بگردید، معمولاً به شهر خودتان که ارحام و بستگان‌تان هستند برمی‌گردید. پس می‌توانید اعراض نکنید.

استاد: این را ایشان گفتند؟!

تلمیذ: من شنیده‌ام، از خودشان نه.

استاد: من نشنیده‌ام.

تلمیذ: اخوی‌تان گفتند که ما طهران که بودیم دو رکعتی نماز خواندیم ...

استاد: نه، آن مسئله فرق می‌کرد. من به مسائلی که اخوی از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نقل

می‌کنند اعتماد ندارم.

دلیل کامل خواندن نماز علامه طهرانی در طهران

آن قضیه مرحوم آقا این طور بود و اصلاً مسئله فرق می‌کرد. ما طهران بودیم موقع ظهر شد ما هم نماز ظهر را پشت سر ایشان خواندیم. پایان دو رکعت ما سلام دادیم چون ما از طهران اعراض کرده بودیم. من تنها بودم حالا شاید ایشان هم مثلاً یک موردی بوده ولی آن موقع یادم هست که من تنها بودم و کسی همراه ما نبود. بعد نماز که تمام شد، به ایشان گفتیم که آقا جان چرا شما نماز را تمام خواندید؟! مگر شما نسبت به طهران اعراض نکردید؟! ایشان گفتند: اصلاً به طور کلی اعراض از من متمسّی نمی‌شود و من نمی‌توانم احساس کنم که از جایی به جای دیگر منتقل شده‌ام. اصلاً ایشان در یک فضای دیگری صحبت می‌کردند و نسبت به این عالم اختیار و توطن و اینها نبود و اصلاً می‌گفتند که از من متمسّی نمی‌شود و من از ایشان هم‌چنین چیزی را نشنیده‌ام که اعراض نکنید.

هیچ دلیلی ندارد! آدم اعراض می‌کند و دوباره سر جایش برمی‌گردد. این چه حُسنی دارد حالا اعراض

کردن، نکردن، توجیهی به نظر نمی‌رسد. مضافاً به اینکه خب سرش کلاه می‌رود! بخواهد آنجا برگردد باید

چهار رکعتی بخواند! دو رکعت سرش کلاه می‌رود!!

تلمیذ: مسئله دیگر راجع به این ضریحی است که ساخته‌اند - برای سیدالشهدا علیه‌السلام - و در مدرسه معصومیه گذاشته بودند و دو هفته‌ای را برای بازدید عموم گذاشتند و ... به‌نحوی بود که مردم زیارت می‌کردند یعنی سلام می‌دادند و پول می‌ریختند، جمعیت هم خیلی بود یعنی خیابان را می‌بستند، شاید بالای چند هزار نفر جمعیت بودند خیلی وسیع و از همه شهرها هم می‌آمدند از راه‌های دور و نزدیک می‌آمدند. به‌رحال من در ذهنم آمد که اصلاً جایی برای زیارت دارد یا ندارد؟ آیا استفاده تبلیغاتی می‌شود معاندین بکنند و بگویند که اینها خودشان [این‌طور هستند] پس ائمه‌شان هم همین‌طور بوده‌اند؟! در اینجا آیا صرف انتساب دلیل می‌شود؟! این یک مقداری شبهه داشت. شنیده شده که ظاهراً برنامه بر این است که ضریح را در شهرها نیز بگردانند.

استاد: البته خب هر چیزی به میزان خودش و در جای خودش صحیح است و باید نسبت به آن اعمال بشود و خروج از آن حد طبعاً مطلوب نیست و کم اهمیت جلوه دادن آن هم نیز مطلوب نیست. در اینکه این ضریح به نیت سیدالشهداء ساخته شد شکی نیست و بعد هم به همان مکان منتقل می‌شود و در آنجا قرار می‌گیرد. پس آیا ما می‌توانیم به‌صرف اینکه این ضریح الآن در جای خودش نیست، فرض کنید حالا خدای نکرده کسی بخواهد اهانتی کند و مثلاً آن را متلوّث کند یا ... این حرام است یعنی این چیزی است که اگر از روی قصد حتی باشد کار حرامی انجام داده است چون خود وجدان انسان حاکی است که نفس انتساب، آن را از دایره یک شیء ماده عادی خارج می‌کند. یک سنگی که اینجا هست حالا اگر نجس هم بشود مسئله‌ای نیست، آبش می‌کشید یا آن را کنار می‌اندازید یا آن را می‌شکنید، اما خود وجدان و فطرت این مسئله را به انسان متذکر می‌شود که انتسابی که الآن در اینجا هست و این انتساب هم مسلم است که این بالأخره در آنجا نصب می‌شود، این با سایر اشیاء و با سایر مواد متفاوت است.

اهمیت میانه‌روی در امور

خب این یک مقدار [از مسئله است] حالا این مسئله آیا باید باعث بشود آدم درمقابلش بایستد و **السلام** **علیک** یا **ابن رسول الله** بگوید؟! ابن رسول الله که در اینجا نیست! ابن رسول الله در کربلاست! این دیگر **السلام** **علیک** یا **ابن رسول الله** ندارد! یا زیارت خواندن، دیگر بدتر است! آدم بلند شود مثلاً زیارت عاشورا بخواند! بابا ضریح است، این ضریح که اینجا هست و ... این خروج از حد می‌شود. هم آن طرف غلط است که انسان بیاید خدای نکرده اهانت کند و قصد [اهانت داشته باشد] و هم از این طرف غلط است که بیاید زیادی آن قدر مایه بگذارد که اصلاً انگار این در خود بالای بدن مطهر نصب شده است هر دو غلط است. «**خَيْرُ الْأُمُورِ** **أَوْسَطُهَا**»^۱

^۱ . الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰؛ آیین رستگاری، ص ۱۵۲.

بررسی لزوم ضریح برای قبر ائمه علیهم‌السلام

تلمیذ: آیا وجود ضریح برای قبور ائمه علیهم‌السلام لازم هست؟! در صورتی که در بعضی از دعاها داریم که مثلاً خودتان را روی قبر بیندازید یا بالای سر قبر بایستید یا دستتان را روی قبر بگذارید و این زیارت را الآن بخوانید، در زیارت‌نامه‌ها هست. وجود ضریح چه لزومی دارد؟! استاد: بله. البته این یک مطلبی هست که این کارهایی که الآن دارد انجام می‌شود؛ این تذهیب‌ها و

آینه‌کاری‌ها و خرج‌ها نسبت به این اماکن متبرکه چه صورتی دارد و چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! خود بنده در همین مسائل متردد هستم و شک دارم که آیا جایز هست که انسان این خرج‌ها را بکند یا اینکه نه؟! یعنی چه حالا گنبد امام رضا علیه‌السلام طلا باشد؟! برای چه؟! انسان طلا را خرج کند و به فقرا بدهد. بله، یک گنبد ساختن برای اینکه محفوظ باشند از آفتاب و برف و باران و اینها اشکال ندارد حالا انسان یک گنبدی بسازد و این گنبد بتن باشد و محکم باشد، اینها چه اشکال دارد؟! اما این خرج‌ها [جایز است]؟! مثلاً همین رواقی که اخیراً در مشهد درست کرده‌اند که ساختش چند سال طول کشید، یکی از آقایان داشت توضیح می‌داد که من در آنجا شاهد بودم که در ساخت این رواق و سقف‌ها، اینها میل به میل جلو می‌رفتند. این قدر [دقیق بودند]! بسیار خوب! این هنر معماری، هنر مقرنس‌کاری، هنر کاشی‌کاری، آینه‌کاری، آن نقش‌ها، زاویه‌های چوبی و امثال‌ذلک را این به این شکل دقیق درآوردن که موجب حیرت افراد در خارج بشود، این خودش از دیدگاه عموم و چشم عموم یک امر مطلوبی است به طوری که در همه‌جا همین‌طور است.

الآن در همه جای دنیا مرسوم است، اگر بخواهند هنر [یک نحله] را نشان بدهند، به یک نحوه‌ای می‌سازند که این نحوه چشمگیر باشد. هر کشوری برای خودش کلیسایی که می‌سازد، هر شهری در خارج یک کتدرال دارد؛ کلیسای خیلی معظم را کتدرال می‌گویند. نیویورک کتدرال دارد، واشنگتن کتدرال دارد. شهرهای آمریکا همه هر کدام کتدرال دارند. در اروپا شهرهای مختلف، آلمان، این طرف، آن طرف و فرانسه اینها همه [کتدرال دارند] و هر کدام می‌آیند از نقطه نظر ظرافت روی دست آن یکی بلند می‌شوند. آن یکی نسبت به آن یکی [روی دست می‌آید] و آن نسبت به آن ...

الآن در همین کلیسای سنت پیتر در واتیکان، یک مجسمه درست کرده‌اند مجسمه حضرت عیسی که ۲۷ سال روی این مجسمه کار کرده‌اند! یک وقتی دیدم تقریباً حدود یک متر و نیم در یک متر و خرده‌ای هست. همه می‌روند عکس می‌گیرند، بابا یک مجسمه است دیگر! گفتیم که چقدر شلوغ است؟ برویم ببینیم چه خبر است؟ دیدیم همین مجسمه است و آن کسی که این را درست کرده همان لئوناردو داوینچی که مجسمه‌ساز معروف بوده و فقط این مجسمه‌ساز معروف همان لئوناردو داوینچی هفده سال روی این کار می‌کرده و بعد

هم ده سال دیگر یکی دیگر کار کرده است.

موهایی که روی دست حضرت عیسی هست در این سنگ مرمر پیدا است! شما یک هم چنین اثری را هیچ وقت در کشورهای اسلامی نمی بینید ولی آیا این هنر است؟! واقعاً این هنر است؟! حالا یک مجسمه ای درست شده و بهترین مجسمه سازان دنیا و نقاشان دنیا جمع شدند و یک هم چنین چیزی درست کردند. برای چه؟! یعنی چه؟!!

وقتی که نگاه به کلیسا می کنید، در همین کلیسای سنت پیتر، - من راجع به این صحبت کرده بودم - جایی که پاپ می خواهد برود آن بالا بایستد [از بقیه جاها متفاوت است] خب پاپ رئیس است؛ رئیس همه است و همه باید نسبت به پاپ اظهار خشوع داشته باشند، خشوع تکوینی نه خشوع تشریحی!! خواهی نخواهی باید سربه زیر باشی مثل ما که باید در مقابل بعضی ها خاشع باشیم! خیلی ها! خشوع تکوینی هم باید باشد!! آنها هم همین طور هستند بیچاره ها! همه مان یکی هستیم! همه از یک جا درمی آید و ریشه ها یکی است.

نگاه می کنید می بینید یک مجلسی است، همه صندلی ها فلان است اما یک صندلی بلندتر است! برای چه؟! یعنی چه؟! چرا باید بلندتر باشد؟! چرا نباید کوتاه تر باشد؟! هان؟! چرا؟!!

این با آن پاپ چه فرق می کند؟! این با آن کلیساهای سنت پیتر و با آن کتدرال ها چه فرق می کند؟! چه تفاوتی دارد؟! این می گوید: من! آن هم می گوید: من! این می گوید که من روی دست تو بلند شدم، او می گوید که [روی دست تو بلند شدم]. این مساجد مدینه را که درست کرده اند دیده اید؟ به مدینه که مشرف شدید، این کپی مسجد کوردوبا در اسپانیا است! آمدند از روی آن کپی برداشتند و آنجا درست کردند که ما از شما عقب نماییم!

چرا؟! آخر برای چه؟! این پاپ باید در یک قسمت بالا برود و مردم همه پایین هستند. او بالا بنشیند؛ با یک عبا و ردا و کذا خیلی بالا بنشیند و دستش را این طور کند، دیده اید که این طوری می کنند؟! دستش را این طوری می کند به این افرادی که در کلیسا آمده اند و می خواهند از عنایت جناب پاپ که نماینده خداست بهره مند بشوند!

من در آنجا رفته بودم یک گوشه نشسته بودم و [با خودم] می گفتم که آیا ما مثل اینها نیستیم؟! ما در همین خط نیستیم؟! آقا آمده مدرسه درست کرده و یک گنبد در مشهد درست کرده است - یک بنده خدایی که حالا هم فوت کرده است - بعد می گوید که این گنبدی که الان ما درست کردیم بزرگ ترین گنبدی است که در مدارس و مساجد تابه حال ساخته شده است و چند متر از گنبدی که در مسجد فلان در لندن هست بزرگ تر است. دارد به همه پُر می دهد!

من به یک کلیسایی در افریقا رفته بودم - ساحل عاج یاماسوکرو^۱ - آنجا یک کلیسایی بود که همان رئیس جمهور سابق آنجا درست کرده بود و می گویند که ثروتمند هم بوده و از پول خودش هم درست کرده بود، پول مردم را نچاپیده بود! آن طور که نقل می کنند پول خودش بوده است. [خلاصه] درست کرده بود و گفته بود که می خواهم یک کلیسا درست کنم از کلیسای واتیکان بزرگتر! کلیسای یاماسوکرو دوازده متر مربع بزرگتر از [کلیسای واتیکان است]. همان کلیسایی که ما در یاماسوکرو برای دیدن رفته بودیم، اتفاقاً روز یکشنبه هم بود و از مراسمی که در آنجا بود مستفیض هم شدیم! جای همه خالی به به! البته ما دور نشسته بودیم ولی خب بالأخره بی فیض هم نبودیم!

بله، این کلیسا دوازده متر از کلیسای [واتیکان] بزرگتر است. خب این با آن چه فرقی کرد؟! این می گوید که کلیسای من بزرگتر از کلیسای کجاست و این می گوید که این گنبدی که من روی مدرسه ام ساخته ام از همه بزرگتر است! هردو یکی است و هردو از یک جا دارد بلند می شود! متها او عمامه ندارد ما عمامه داریم همین! والّا فرقی ندارد خب بیا تو هم عمامه بگذار مثل هم می شویم! مگر وحدت ادیان نمی گویند؟! خب این هم وحدت ادیان! وحدت فرّق، وحدت ادیان!

در همان ورودی آنجا مجسمه ای کشیده اند، بالا، فلان، این افراد نگاه می کنند، همین که نگاه می کنند، چشمشان این عظمت را می بیند و خودشان را پایین می بینند، اصلاً خواهی نخواهی در چهره افرادی که وارد می شدند ما آن حالت ذلت و حالت کرنش و حالت خشوع را مشاهده می کردیم. خشوع در برابر چه عزیزم؟! سنگ! سنگ! سنگ! سنگ است دیگر! حالا سنگ قشنگ است ولی سنگ است! سنگ را برداشته اند بزرگ کرده اند.

تسخیر نفس به واسطه حکومت و غلبه احساسات

این حکومت بر احساسات که الآن همین مسئله در همه جا هست! این بیا بروها و این تبلیغات ها و این چیزها! چون واقعیت ندارند لذا با غلبه احساسات این نفوس را در تسخیر درمی آوریم نه با غلبه عقل! جایی که عقل بخواهد غلبه کند نیازی به این حرف ها نداریم! نیازی به این بلندمنشی ها ندارد و نیاز ندارد پاپ بلند شود یک جایی برود که اصلاً آدم وقتی نگاه می کند باید با دوربین او را ببیند! بابا پایین بیا یک خرده از نزدیک تر تو را ببینیم! چرا این قدر بالا رفته ای که اندازه یک [نخود] شده ای! یک خرده پایین تر بیا!

سیره و روش پیغمبر در ساخت مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی می‌آید می‌گوید که مسجدی بسازید که دیوارش تا شانه‌های مصلی باشد! نیاز به سقف نداشته باشد!^۱ فرهنگ را ببینید از کجاست تا به کجا! او می‌گوید: کسی که می‌خواهد در مسجد نماز بخواند باید عقل را به کار بیندازد نه احساسات را! در این کلیساها احساسات حاکم است. پاپ! پاپ! کشیش! جای بلند! اوه! مرتفع! مرتفع! آن صلیبی که در کلیسای یاماسوکرو گذاشته بودند، دو متر و نیم در یک متر و نیم از طلا بود! اوه اوه اوه این صلیب طلا طلا! اینجا دیگر خدا پیدا نمی‌شود!

چوب‌های صندلی‌ای که در آنجا بودند چوب‌هایی بود که مته در آن فرو نمی‌رفت! از هر چیزی گران‌تر! چوب خاص در فلان جنگل‌های افریقا که به فرانسه می‌رفت آنجا تراش پیدا می‌کرد و به آنجا می‌آمد! اصلاً بیست دقیقه فقط داشتیم به آن صندلی‌ها نگاه می‌کردیم که این چیست؟! چه رنگی! چه کیفیتی! چه خرج‌هایی و چه اوضاعی!

دو سال و نیم طول کشید با سه شیفت کار این کلیسا را ساختند! نوارش را به ما دادند که ببایید ببینید و تماشا کنید.

آثار حکومت احساسات و تخیلات و توهمات

همه اینها برای چیست؟! حکومت احساسات! حکومت تخیلات! حکومت توهمات! عقل در اینجا راه ندارد! فطرت تنفر دارد، تنفر دارد! عقل با اینجا گرایش ندارد. عقل می‌گوید که این کارها چیست؟! این بساط چیست؟! می‌خواهی برو یک کار خوب و محکم درست کن اما این کارها یعنی چه؟! این مسائل یعنی چه؟! وقتی به پیغمبر می‌گویند که باران می‌آید، باد می‌آید، گرد و خاک می‌آید چه کار کنیم؟ می‌فرمایند: «**عَرِيشٌ كَعْرِيشِ مُوسَى**» همان سقفی که موسی داشت. بعد یک چیزی برداشت پهن کرد و چندتا تیر انداخت و از این [شاخه‌های] خرما گذاشت و بعد هم رویش گل مالید! والسّلام! همین! آنوقت وقتی که مصلی آنجا می‌رود نماز می‌خواند دیگر نگاه به این کاشی، سنگ‌ها، آینه‌کاری‌ها، منبت‌کاری‌ها، مقرنس‌کاری و امثال ذلک نمی‌کند و فقط یک چیز در ذهنش هست و فقط یک توجه دارد.

این فرهنگ فرهنگ اسلام است! فرهنگ اسلام و فرهنگ اهل بیت و فرهنگ تشیع این است! والّا شما

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۸؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۹۶؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۴.

هرچه بخواهید معظّم و بالادست درست کنید، در دنیا بالادستش هست که روی دست شما بخواهد بلند بشود، وجود دارد! کلیساهایی داریم که اصلاً یکی از آنها در ممالک اسلامی نیست! یکی از آنها نیست! معابدی داریم که یکی از آنها در جایی پیدا نمی‌شود! در همان پشت شانگهای یک معبدی هست که چه خبر است! چه خبر است! بت گذاشته‌اند دارند بت می‌پرستند! افراد آنجا می‌آیند می‌ایستند سجده می‌کنند، استغاثه و گریه می‌کنند! های‌های گریه می‌کنند! برای بت، های‌های گریه می‌کنند! غلبه احساس!

به حرکت انداختن عقل در مکتب توحید

در اسلام، در توحید، در تشیع و در مکتب اهل بیت عقل را به حرکت می‌اندازند نه احساسات و تخیلات و توهمات! عظمت خدا را جلوه می‌دهند نه عظمت خود را! ما خودمان را جای خدا گذاشته‌ایم؛ خودمان خیال می‌کنیم با عظمت به مردم وارد بشویم انگار خدا وارد شده است، نه باباجان! توی بدبخت در کف عزرائیل مثل یک موش هستی و تو را کنار می‌اندازد و می‌گوید که نفر بعدی بیاید. وقتش که بشود ما رفتنی هستیم و شما رفتنی هستید و همه رفتنی هستند. وقتش برسد هیچ فایده‌ای ندارد.

چندی در طهران بودم و والدۀ ما کسالت پیدا کرد و خیلی‌ها به دنبال این بودند که چه بشود و چه کار بکنند تا من متوجه شدم که مسئله چیست و قرار است... دیدم مسیر مشخص شد! خب حالا طبق تکلیف باید کارهایی انجام بشود و قضایی باید انجام بشود، ولی این مسیر تمام شد، نفر بعد!

ما همین هستیم! به اندازه سر سوزنی از خود اختیار نداریم، قدرت نداریم. حالا چرا زودتر اعتراف نکنیم و چرا زودتر نیاییم؟! چرا وقتی اعتراف کنیم که کار از کار گذشته است؟ چرا باید دنیا این قدر ما را بگیرد و به اسم خدا تمام کنیم؟! چرا؟! چرا چیزی که مربوط به ما هست به پای خدا می‌گذاریم؟! هان؟! چرا آن قدرت خیالی را به پای خدا می‌گذاریم و از کیسه خدا خرج می‌کنیم؟! خدا می‌گوید که خب به پای من گذاشتی؟! خیلی خب حالا ما هم می‌آییم. خودت گفتی که اینها از خداست! همه اینها از خداست! خب از خداست تو چه کسی هستی؟ تو کسی نیستی برو پی کارت! از خداست ولی ما سر جایمان هستیم و تکان نمی‌خوریم! بله، همه برکات و نعمت‌ها از خداست ولی ما سفت روی زین ایستاده‌ایم و از زین هم پایین نمی‌آییم! این نشد که!! خدا هم گفت که خیلی خب! حالا که قرار است به پای ما گذاشته بشود پس حالا ما می‌آییم خودمان را نشان می‌دهیم! لذا به طور کلی این ضریح‌ها با این کیفیت دلیلی ندارد.

یک بنده خدایی از همین افراد چند سال پیش - سه چهار سال پیش - از اصفهان با من تماس گرفت و گفت که آقا ما می‌خواهیم برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام یک ضریح درست کنیم. گفتم که چقدر مخارجش می‌شود؟! گفت که مثلاً این قدر میلیارد تومان. گفتم: شما که الآن در اصفهان هستید چندتا دختر بی‌شوهر

هست؟! چندتا فقیر هست؟! چندتا افرادی هستند که اینها نیاز به فلان و... دارند؟! الآن ضریح حضرت ابوالفضل مگر ایرادی دارد؟! مگر خراب شد؟! ما همین چندی پیش رفتیم زیارت کردیم هیچی نبود، نه ایرادی دیدیم و نه جایی از آن خراب شده بود. گفتم که این پول‌ها را بردارید به این فقرا و به این افراد بدهید این ثوابش بیشتر و بهتر است و بیشتر مورد رضایت حضرت ابوالفضل و امثاله هست.

الآن در مورد مسئله ضریح سیدالشهداء مگر ایرادی هست که باید ضریح عوض بشود؟! چرا باید عوض بشود؟! ما که آنجا رفتیم چیزی ندیدیم! همه مردم به آن آویزان شده بودند و کسی هم از جایش تکان نمی‌خورد. عرب‌های آنجا می‌گویند که از وقتی که ایرانی‌ها آمدند دست ما دیگر به ضریح هم نمی‌رسد!! طرف سفت به ضریح چسبیده است آن وقت باید بیاید بندبندش را هم رد کند. برو بابا! یک بار ضریح را ببوس و برو دیگر!

من در این مدتی که در کربلا مشرف بودم یک دفعه توانستم بروم ضریح را ببوسم! همین در را می‌بوسیدیم و دیوار را می‌بوسیدیم بس است! فرقی نمی‌کند! آخر ضریح که امام حسین نیست!! طرف از من پرسیده که آقا من سه روز است به کربلا آمده‌ام و هنوز نتوانسته‌ام ضریح را ببوسم، زیارت قبول نیست؟! گفتم که بابا قبول است من هم نتوانسته‌ام تا حالا ببوسم!! این حرف‌ها چیست؟! همین در و دیوار را ببوس برو! این تخیلات و توهمات چیست؟! بله، حالا اگر کسی نباشد و مزاحمی نباشد آدم نزدیک‌تر می‌رود. طبعاً تقرب بیشتر مکانی موجب تقرب بیشتر [معنوی] هم هست اما به چه بهایی؟! به چه کیفیتی؟! لذا به نظر من اینها مسائلی نیست که ضرورت داشته باشد و نیازی به این‌گونه مسائل داشته باشد. بله! اینکه ضریحی باید جایی باشد... الآن با کثرت جمعیتی که الآن هست اگر ضریح یا صندوقی یا سنگی نباشد، خب مردم هجوم می‌آورند و بالأخره مسئله‌ای پیش می‌آید. همین که یک چیزی محیط باشد اشکال ندارد ولی نه حالا به این وضع و کیفیت، چقدر طلا مصرف بکنند! چقدر نقره مصرف بکنند! یک چیز عادی درست بکنند از چوبی یا آهنی که خطر نداشته باشد و محکم باشد، مردم متبرک بشوند و بروند. اینها مسائلی است که دیگر به همین کیفیت هست و باید اذهان و عقول تغییر پیدا بکنند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بحث علم ذات باری

خیلی وقتی نداریم ولی خب من تیر مسائل را برای جلسه بعد عرض می‌کنم. جلسه قبل بحث در این بود که مسئله ذات پروردگار و ذات ربوبی در مقام تغییر و تحول در اسماء و صفات به معنای تأخر و تقدّم زمانی نیست به نحوی که این تغییر و تحول، امر معدومی باشد که نشئه و سررشته آن و بدء آن یک امر، صدور ربوبی باشد و آن مراتب بعد، مراتب معدومه باشد که بعد در بستر زمان تحقق پیدا

می‌کند. این با علم پروردگار و اراده‌ ازلیه منافات دارد و عرض کردیم که امتناع دارد.

خب بعضی‌ها نسبت به این مسئله ایراداتی وارد کرده‌اند و یک اشکالاتی وارد کرده‌اند که این اشکالات را جلسه بعد عرض می‌کنیم.

از جمله روایاتی که خوب است برای این مسئله در نظر داشته باشیم - که جلسه بعد در همین مسائل بحث می‌کنیم - یکی کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت می‌فرماید: «**لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً فَيَكُونُ** **أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا؛ وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا.**»^۱

این مطلب همان مطلبی است که ما عرض کرده‌ایم که در آن مقام، مقام تحوّل و مقام تبدل وجود ندارد بلکه امر ثابت ازلاً و ابداً و چنانچه جلسه قبل عرض کردیم اصلاً گذشته و آینده و حالی، دیگر در صورت ثبوت معنا ندارد، این مطلب همان را می‌رساند.

حالا اگر شما ببینید توجه کنید و نگاه به آیه قرآن کنید، در آیه قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلٌ وَأَلَّ آخِرٌ [وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ]﴾^۲ در اینجا حضرت می‌فرماید: «**لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً فَيَكُونُ** **أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا.**» این را با این آیه باید به یک نحوه‌ای نزدیک کنیم و یک تناسبی بین این دو مسئله ایجاد کنیم و بعد می‌فرماید: ﴿وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. یک روایت دیگر دارد:

وَ [إِنَّهُ] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ.^۳

این روایت هم در اینجا که آن‌طور به نظر می‌آید ظاهراً از موسی بن جعفر است،^۴ که مقام ابتدا با مقام انتها یکی است و مقام اول با مقام آخر یکی است و اولی ندارد تا اینکه آخری داشته باشد. در حالی که ما در آیه قرآن داریم: ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلٌ وَأَلَّ آخِرٌ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ اول اوست و آخر اوست؛ اول نسبت به چه؟ **هُوَ الْأَوَّلُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ مَوْجُودٍ فِي ظَرْفِ الْوُجُودِ وَ هُوَ الْآخِرُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ مَوْجُودٍ فِي الظَّرْفِ الْوُجُودِ.**

چطور بتوانیم این اولیت و آخریت را ترسیم کنیم؟! چطور بتوانیم یک امری را موجود تصور کنیم که در عین حال اولیت و آخریت دارد؟! در اینجا دو روایت داریم؛ یک روایت از امام صادق علیه‌السلام است که

۱. أعلام الدین، ج ۱، ص ۶۵؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۱۶.

۲. سوره حدید (۵۷) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۷۶.

۳. «اوست اول و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست.»

۴. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۲۷۲؛ معاد شناسی، ج ۵، ص ۵۷.

۵. روایت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. (محقق)

«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^۱ که این روایت هم از امیرالمؤمنین روایت شده و هم از امام صادق. خب این «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» به حسب ظاهر خیلی معنای ساده‌ای دارد: ذات پروردگار قبل از مرتبه خلقت فقط خود او بود و هیچ چیزی قرین با او و مصاحب با او نبود. خب این دلالت بر همان توحید ذاتی و وحدانیت او می‌کند که قرینی نداشت، نه به نحو علیت و معلولیت و نه به نحو مَعْلُولِينَ تَحْتَ عِلَّةٍ وَاحِدَةٍ. هیچ کدام از دو تا نبوده است.

روایت دیگر از موسی بن جعفر هست که همین است: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْاِنَّ كَمَا كَانُ»^۲ بعضی‌ها آمده‌اند این روایت را انکار کرده‌اند - از افرادی که فعلاً هم هستند، از موجودین - و گفته‌اند که این «وَ الْاِنَّ كَمَا كَانُ» در روایت نیست و این اضافه بر آن اصلی است که حذف شده است. اولاً ما در مباحث اصولی داریم که اصل در محاورات و در کلمات، عدم حذف است. این مباحث قبلاً تنقیح شده است که وقتی در یک روایت، چیزی اضافه بر روایت دیگر دارد بنا بر سهو در سِیْقَط هست یا اینکه بنا بر عدم بیان است اما بنا بر اضافه به نحو عمد نیست و وثاقت راوی اقتضای جزئیت زائد را در کلام معصوم دارد. چه اشکال دارد معصوم در یک کلام، زائد را فرموده باشد؟! چه ایرادی دارد؟! در یک کلام حضرت می‌فرماید: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» خب این ایرادی ندارد و امام علیه‌السلام همان مقام توحید بالصرافه قبل از خلق را بیان می‌فرماید.

یا اینکه به آن توجیهی که ما عرض کردیم این كَانُ، كَانُ ماضویه نیست بلکه كَانُ به معنای ثبوت است، كَانُ اللَّهُ یعنی هُوَ كَانُ وَ هُوَ كَائِنٌ وَ هُوَ يَكُونُ، متنها در مقام ثبوت، تعبیر به فعل ماضی در اینجا شده است. خب این در اینجا ایرادی ندارد.

در یک جای دیگر معصوم بیاید یک کلامی را اضافه بفرماید: «وَ الْاِنَّ كَمَا كَانُ» این چه ایرادی دارد؟! و اصل از آنجایی که عدم حذف است، می‌توانیم در اینجا بگوییم که این «وَ الْاِنَّ كَمَا كَانُ» نیز جزء کلام معصوم علیه‌السلام است.

مضافاً به اینکه همین مسئله «وَ الْاِنَّ كَمَا كَانُ»، در این روایاتی که الآن عرض کردم موجود است متنها با بیان دیگر.

بنده این مطالب را فعلاً به عنوان تیتراژ بیان کردم چون دیگر صحبت‌مان در مسائل دیگر بود مجالی برای این نماند. إن شاء الله راجع به این جلسه بعد صحبت می‌کنیم.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد

^۱. التوحيد، شيخ صدوق، ص ۶۶؛ افق وحی، ص ۵۸۸.

^۲. جامع الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۵۶؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۶۲.